

بررسی تطبیقی نیک‌سرشتان و بد‌سرشتان در بهشت گمشده و شاهنامه

کیان پیشکار*

تاریخ دریافت: ۹۶/۲/۱۹

نوشین ناصری**

تاریخ پذیرش: ۹۶/۸/۳

چکیده

آثار حماسی شناسنامه و هویت هر کشوری هستند و به جرأت می‌توان گفت کشور بدون آثار حماسی سرزمینی است بی‌هویت. دو اثر حماسی عظیم در ادبیات جهان عبارت‌اند از «شاهنامه» حکیم فردوسی که بارها و بارها درباره آن نگاشته‌اند و خواهند نگاشت و دیگری «بهشت گمشده» جان میلتون انگلیسی که گرچه به هیچ عنوان هم‌شأن و هم‌تراز «شاهنامه» فردوسی نیست و نخواهد بود اما جایگاهی در عرصه ادبیات جهانی دارد. در این بین «شاهنامه» و «بهشت گمشده» دارای مشخصات و ویژگی‌های مشترکی هستند که به نظر می‌رسد تا کنون از بررسی آن‌ها به صورت تطبیقی غفلت شده و جای دارد که مورد بررسی قرار بگیرد و آن تشابه نسبی شخصیت‌های خوب و بد (نیک‌سرشتان و بد‌سرشتان) آن آثار عظیم و فاخر می‌باشد. گرچه تفاوت‌های بسیاری از نظر نگارش، درون‌مایه‌ها، بنمایه‌ها، زمینه و سلوک شخصیت‌ها در این دو اثر حماسی کاملاً مشهود می‌باشد، اما با این وجود بررسی نقطه مشترک هر دو نویسنده حماسی که تأکید بر جدایی شخصیت‌های نیک‌سرشت و بدسرشت و تأثیر آن‌ها بر زندگی جهانیان است بارز می‌باشد و این مقاله در صدد است تا این مطلب را از زوایای دیگر بررسی نماید.

کلیدواژگان: فردوسی، میلتون، آثار حماسی، ادبیات تطبیقی.

kian.pishkar@gmail.com

* مربی و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت.

** کارشناس ارشد مترجمی زبان انگلیسی و عضو باشگاه پژوهشگران جوان دانشگاه آزاد اسلامی واحد بندر عباس.

n.nasery2013@gmail.com

نویسنده مسئول: کیان پیشکار

مقدمه

آثار حماسی و شخصیت‌های موجود در آن همواره مورد توجه مورخین، ادیبان، مذهب‌یون و ملی‌گرایان هر کشوری هستند خصوصاً اگر این آثار حماسی از جمله آثار کلاسیک جهانی همانند «بهشت گمشده» میلتون انگلیسی و «شاهنامه» ابوالقاسم فردوسی باشد. این مقاله در صدد است با بررسی تطبیقی شخصیت‌های نیک سرشت و بد سرشت این دو اثر عظیم ادبی مشترکات، تفاوت‌ها (اجتماعی، سیاسی و مذهبی) و ارزش‌های مشترک ادبی این دو اثر حماسی بزرگ را بر اساس اصول و رویکردهای نقد ادبی تطبیقی مورد بررسی قرار دهد.

پیشینه بحث

«بهشت گمشده» همانند «شاهنامه» در صدد است تا چهره‌های واقعی نیک سرشتان و بد سرشتان جامعه و حتی درگاه الهی را به نمایش بگذارد. هر دوی این آثار فاخر ادبی که در نوع خود بی‌نظیرند شخصیت‌های جامعه را به صورت سمبلیک و نمادین ارائه می‌کنند تا خوانندگان و مفسران ادبی از لایه‌های خطوط شعری آن‌ها به جامعه‌شناسی و روان‌شناسی عمیقی برسند که می‌تواند در کلیه جوامع و سازمان‌ها و شرایط وجود داشته باشد؛ همان‌گونه که میلتون وجود کینه‌توزی‌ها را در درگاه خود پروردگار نیز به نمایش می‌گذارد. گرچه ممکن است این تصور پیش آید که شخصیت و زمینه داستانی «بهشت گمشده» مذهبی و بر اساس انجیل می‌باشد و هیچ ارتباطی با داستان‌های پهلوانی و قهرمانی «شاهنامه» ندارد اما در حقیقت این ذکاوت و هوش هر دو شاعر بزرگ را می‌رساند که پهلوانان و قهرمانان واقعی همانند شخصیت‌های حاضر در درگاه پروردگار پاک، نیک سیرت، خردمند و تسلیم امر الهی هستند و بد سرشتی پیشه نمی‌کنند و از همه مهم‌تر اینکه برخی از درون‌مایه‌ها و بنمایه‌های بکاررفته در آن‌ها مانند عشق و عاشقی، فداکاری، و تسلیم بودن محض در مقابل خدایان (پروردگار) مشترک می‌باشند و این می‌تواند الزام به مطالعه تطبیقی این دو حماسه عظیم را توجیه کند.

ادبیات تطبیقی از شاخه‌های جدید و گسترده ادبیات و ادبیات نمایشی امروز است که در آن، تشابه و تفارق نمونه‌های مختلف آثار ادبی بررسی می‌شود. در ادب تطبیقی آنچه مورد نظر محقق و نقاد است، نقش اثر ادبی نیست، بلکه در کیفیت و تجلی و انعکاسی

است که اثر ادبی قومی در ادبیات قوم دیگر پیدا می‌کند. ادبیات تطبیقی به طور اساسی از زمانی مطرح شد که ارتباط بین ملت‌ها گسترش یافته و رفت و آمدها فزونی گرفت (فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی، شماره ۱، ۳۶-۲۲). ادبیات تطبیقی نه تنها در پی ایجاد ارتباط و گفت‌وگو با دیگر رشته‌های علوم انسانی است، بلکه در صدد ایجاد تفاهم میان فرهنگ‌های مختلف است (فصلنامه ادبیات تطبیقی، ش ۹). قلمرو ادبیات تطبیقی از زمان ظهور آن تا کنون، میدان وسیعی از فعالیت‌های فکری را پوشش داده و نحله‌ها و گرایش‌های متنوعی را در خود جای داده است. ادبیات تطبیقی نوعی داد و ستد فرهنگی است زیرا همان‌طور که فرهنگ‌های ملل مختلف بر هم تأثیر می‌گذارند، ادبیات آن‌ها هم که یکی از ارکان فرهنگ است، در هم اثر می‌گذارند. از این رو تحقیق و تفحص در این موضوع بسی مهم و قابل اهمیت است. جهان عرصه خیر و شر و جایگاه نیک سرشتان و بد سرشتان است و همواره شخصیت‌هایی منتسب به نیک سرشتی و بد سرشتی بوده‌اند به طور مثال در «شاهنامه» فردوسی افرادی چون رستم، جمشید و بهمن و سیاوش به واسطه ویژگی‌هایی چون جوانمردی، عدالت‌خواهی، گذشت و از خودگذشتگی در گروه نیک سرشتان و افرادی چون ضحاک و افراسیاب به واسطه ظلم و خودخواهی در گروه بد سرشتان قرار گرفته‌اند (از آنجائی که در فرهنگ غرب نیز کتاب‌های شعر حماسی وجود دارد) در این مقاله بر آن‌ایم که سرآمدترین اثر حوزه حماسی ایران یعنی «شاهنامه» فردوسی و از آثار جهانی یکی از مهم‌ترین آن‌ها یعنی «بهشت گمشده» جان میلتون را از نظر نمایه‌های شخصیتی نیک سرشتی و بد سرشتی مورد شناسایی، پژوهش و کنکاش علمی قرار دهیم و به عبارت دیگر سؤال اصلی این مقاله عبارت است از شخصیت‌های نیک سرشت و بد سرشت در «شاهنامه» فردوسی و «بهشت گمشده» جان میلتون کدام‌اند، چه ویژگی‌های شخصیتی دارند و چه وجوه تشابه و تمایزی با هم دارند؟

چنانچه پژوهشگری قصد بررسی این آثار را در کنار هم داشته باشد باید به سراغ شاخه‌ای از ادبیات برود که ادبیات تطبیقی نام دارد. ادبیات تطبیقی از فنون برجسته در زمینه ادبیات جهان است که به بررسی دقیق و عمیق و ریشه‌های همه جانبه آثار و کشف زیبایی‌های فکری و ذوقی ملل و اقوام گوناگون می‌پردازد. پژوهش‌های تطبیقی از

سرچشمه‌های جریان‌های فکری و ادبی پرده بر می‌دارد، زیرا هر جریان ادبی در آغاز با ادبیات جهانی برخورد دارد و در جهت‌دهی آگاهی انسانی یا قومی مساعدت می‌ورزد (آذر، ۱۳۸۷: ۲۲). در ادبیات تطبیقی بیش از هر چیز می‌توان به نقاط وحدت اندیشه بشری پی برد که چگونه اندیشه‌ای در نقطه‌ای از جهان توسط اندیشمندی ادبی و یا شاعری خلق می‌شود و این اندیشه سال‌های بعد در گوشه دیگری از جهان دوباره در قالب دیگری مطرح می‌شود (کفافی، ۱۳۸۷: ۷). از دیگر فواید ادبیات تطبیقی، توانایی و مهارت ویژه‌ای است که در اختیار پژوهشگر می‌نهد تا او بتواند هر آنچه را که اصیل و بومی است از اندیشه و فرهنگ بیگانه بازشناسد (طه، ۱۳۸۳: ۳۲).

شخصیت‌های هر دو اثر به دو دسته نیک سرشتان و بد سرشتان تقسیم می‌شوند و این تقسیم بندی طبق گفته هارلود بلوم منتقد و مفسر بزرگ ادبیات باعث بوجود آمدن تضادهای دوگانه‌ای می‌شود که زمینه‌ساز آشکارشدن هویت بیش‌تر این شخصیت‌ها در سایه دیگری می‌شوند. شخصیت‌های موجود در «بهشت گمشده» میلتون همگی پیش‌زمینه الهی و دینی داشته و همگی زمانی در درگاه خداوند بوده‌اند. به علت عظمت و تعدد شخصیت‌های چند بعدی و پاکی روایت و توصیفات موجود از زنان، «شاهنامه» در میان دیگر حماسه‌های موجود بی نظیر و بی رقیب می‌باشد.

شعر حماسی

حماسه را به لحاظ موضوع به چهار نوع تقسیم نموده‌اند:

۱. حماسه اساطیری: حماسه اساطیری به حماسه‌ای گفته می‌شود که بر مبنای اساطیر، در زمان ما قبل تاریخ شکل گرفته باشد مانند «گیل گمش» و بخش نخست «شاهنامه» فردوسی و بخش‌هایی از «ایلیاد و اودیسه» و تورات و «رامایانا و مهابهاراتا».

۲. حماسه پهلوانی: که اساس آن را پهلوانی تشکیل داده باشد مثل داستان رستم در «شاهنامه»، «ظفرنامه» حمدالله مستوفی و «شهنشاهنامه» صبا.

۳. حماسه دینی: و آن عبارت است از حماسه‌ای که موضوع مرکزی آن را دین تشکیل داده باشد و قهرمان با رعایت اصول دینی به نبرد برخیزد مانند «کمدی الهی» دانته، «خاوران نامه» ابن حسام و «خداوندنامه» ملک الشعرا صبای کاشانی.

۴. حماسه عرفانی: داستان مطابق موضوعات عرفانی شکل یافته باشد. مانند «تذکره الاولیاء»، «منطق الطیر» و «بهگوت گیتا».

حماسه را از لحاظ ساختی به دو گونه دسته‌بندی کرده‌اند:

۱. حماسه طبیعی و ملی: که در آن از جانفشانی‌ها و فداکاری‌های یک قوم یا یک فرد برای گروه دیگر یاد می‌شود. مثل «ایلیاد و اودیسه»، «شاهنامه» فردوسی، «رایامانا و مهابهاراتا». منشأ آن را داستان‌ها و سرودهای شفاهی در موضوعات فلسفی، رزمی و غنایی تشکیل می‌دهد.

۲. حماسه مصنوع: در این نوع حماسه، نویسنده یا شاعر دست به ابتکار و آفرینش داستان تخیلی می‌زند و اثری از خیال خویش به وجود می‌آورد همانند «بهشت گمشده» میلتون.

حماسه‌های مدرن

اگر ویژگی‌های سبکی کهن را در نظر بگیریم و به روح حماسی در اثر توجه داشته باشیم شاید بسیاری از شاهکارهای ادبی جهان را بتوانیم در دسته‌بندی حماسه‌ها محسوب کنیم از جمله «کمدی الهی» دانته (قرن ۱۴)، «ملکه پریان» اسپنسر (قرن ۱۶)، «موبی دیک» هرمان منویل (قرن ۱۹)، «جنگ و صلح» تولستوی (قرن ۱۷)، و حتی «یولیسس» اثر جمیز جویس (قرن ۲۰).

حماسه نوعی از اشعار وصفی است که مبتنی بر توصیف اعمال پهلوانی و مردانگی‌ها و افتخارات و بزرگی‌های قومی یا فردی باشد به نحوی که شامل مظاهر مختلف زندگی آنان گردد (صفا، ۱۳۷۹: ۳). حماسه در لغت به معنای دلآوری و شجاعت آمده است. در اصطلاح عبارت است از آثار منظوم و منظوری که از دلآوری‌ها، رشادت‌های مردان بزرگ در میدان کارزار، حکایت نماید. به عبارت دیگر حماسه، آثار وصفی‌ای است که مبتنی می‌باشد بر اعمال پهلوانی، مردانگی، افتخارات و بزرگی‌های یک قوم یا یک فرد. طبق این تعریف آثار حماسی تنها به آثاری گفته می‌شود که از جنبه‌های احساسی و توصیفی فوق برخوردار باشد. برخی عقیده دارند که حماسه مفهومی وسیع‌تر از آنچه ذکر شد دارد.

مشخصه‌های مشترک حماسه‌های ادبی

قهرمان فردی است با اهمیت ملی یا حتی گیتی گستر، آشیل در ایلیاد، رستم در شاهنامه و آدم و حوا در بهشت گم شده نماینده‌های تمام عیار این ویژگی هستند. فضای مکانی حماسه‌ها بسیار وسیع است و ممکن است گستره‌ای جهانی یا وسیع‌تر نیز داشته باشد. «ادیسه» سراسر حوزه مدیترانه را در بر می‌گیرد (که البته در آن زمان کل جهان محسوب می‌شد) و در دفتر یازدهم به جهان ارواح هم نزول می‌کند. «شاهنامه» تمام ایران را در بر دارد در زمانی که هستی تنها سه بخش داشت و بخش اعظم آن ایران بود که البته در مراحل متعدد توران را نیز مد نظر قرار می‌دهد. گستره بهشت گمشده «میلتون کل جهان است چراکه در بهشت، زمین و جهنم رخ می‌دهد. اعمال داستانی شامل اعمال یک آبر انسان در صحنه نبرد است، اتفاقات جنگ تراوا در «ایلیاد و ادیسه» و رزم رستم با دیو سپید و یا اسفندیار و ماجرای شورش فرشتگان طغیانگر علیه خداوند در بهشت، همسفر شیطان برای یافتن دنیای جدید و تلاش او برای غلبه بر خداوند از راه اغوای انسان و اقدام اسطوره‌ای مسیح برای ناکام ماندن او نمونه‌های بارز این مورد هستند. در جریان این حوادث نیروهای فوق طبیعی مثل خدایان و موجودات فرازمینی همواره بخش مهمی را بر عهده دارند. خدایان کوه المپ در «ایلیاد»، سیمرغ در «شاهنامه» و یهوه و مسیح و فرشتگان در «بهشت گمشده» برای مثال از این دست نیروها هستند.

شاهنامه

«شاهنامه» ابوالقاسم فردوسی حماسه‌ای آشنا نه تنها برای ایرانیان، بلکه برای تمام جهانیان است و به جرأت می‌توان گفت که در ردیف آثار گرانبهای ادبیات جهان قرار دارد. فردوسی شاعر گرانقدر توس، با اهتمام و تلاش و کوششی بی‌نظیر سی تا سی و پنج سال از عمر گرانبهای خویش را بر سر سرودن «شاهنامه» گذارد. «شاهنامه» حماسه‌ای ملی، و بازگوکننده فرهنگ و کردار و آداب ایرانیان در طی دو هزار سال و حاوی دلاوری‌های قهرمانان و پهلوانان اساطیری ایران و مبارزه با جور و ستم و وصف نیکی‌ها و خوبی‌ها است. برتلس در کتاب «فردوسی و سروده‌هایش» می‌نویسد: «ادبیات

فارسی ارزش‌های فرهنگی بسیاری به ارمغان آورده که یکی از والاترین این ارزش‌ها همانا «شاهنامه» فردوسی است که در میان شاهکارهای ادبیات جهان جایی استوار و درخشان دارد (برتلس: ۱۵۰-۱۳۶). مجتبی مینوی نیز درباره مقام ادبی و هنری «شاهنامه» می‌گوید مقام شعری و هنری «شاهنامه»: «به قدری بلند است که حتی اگر از جامه زبان فارسی نیز عاری شود، یعنی به زبان‌های دیگر عالم چنانکه باید و شاید آن را ترجمه کنند، باز هم کتابی بزرگ دارای مقام هنری بلند دیوان واقعی خواهد بود» (مجتبی مینوی، ۱۳۷۲: ۱۴).

عبدالحسین زرین‌کوب «شاهنامه» را دیوان واقعی فرهنگ خالص ایرانی می‌نامد (زرین‌کوب، ۱۳۸۱: ۱۴). اسلامی ندوشن جهان‌بینی «شاهنامه» را منطبق بر دفاع خوبی در برابر بدی می‌داند که در این راه قربانی‌های بی‌شماری هم گرفته می‌شود (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۴: ۱۱۸).

زرین‌کوب نیز در مورد جنگ در «شاهنامه» می‌نویسد: ««شاهنامه» مثل این است که یک نوع پیام فلسفی هم دارد از نوع فلسفه سیاسی. این فلسفه همان است که من آرمان طبقات نجبا خواندم و عبارت است از آنکه داد و صلح را غایت واقعی مفهوم حکومت می‌دانند...؛ پیشدادیان و کیانیان در این حماسه ایرانی معرف ایده‌آل طبقه‌ای است که اگر جنگ می‌کند هدف او تأمین صلح است و اگر به خشونت می‌گراید، غایت او ایجاد عدالت است و نه تجاوز» (زرین‌کوب، ۱۳۸۱: ۱۱۸).

«شاهنامه» حافظ راستین سنت‌های ملی و شناسنامه قوم ایرانی است. شاید بی‌وجود این اثر بزرگ، بسیاری از عناصر مثبت فرهنگ آبا و اجدادی ما در طوفان حوادث تاریخی نابود می‌شد و اثری از آن‌ها به جای نمی‌ماند. اهمیت «شاهنامه» فقط در جنبه ادبی و شاعرانه آن خلاصه نمی‌شود و پیش از آنکه مجموعه‌ای از داستان‌های منظوم باشد، تبارنامه‌ای است که بیت بیت و حرف به حرف آن ریشه در اعماق آرزوها و خواسته‌های جمعی ملتی کهن دارد. حکیم فردوسی خود توصیه می‌کند:

تو این را دروغ و فسانه مدان
به یکسان روش در زمانه مدان
از او هرچه اندر خورد با خرد
دگر بر ره رمز معنی برد

(بخش ۸: ۶-۷)

«شاهنامه» روایت نبرد خوبی و بدی است و پهلوانان، جنگجویان این نبرد دائمی در هستی‌اند. جنگ کاوه و ضحاک ظالم، کین‌خواهی منوچهر از سلم و تور، مرگ سیاوش به دسیسه سودابه و ... همه حکایت از این نبرد و ستیز دارند. تفکر فردوسی و اندیشه حاکم بر «شاهنامه» همیشه مدافع خوبی‌ها در برابر ظلم و تباهی است. برخی از پهلوانان آن نمونه‌های متعالی انسانی هستند که عمر خویش را به تمامی در خدمت هم‌نوعان خویش گذرانده است. پهلوانانی همچون فریدون، سیاوش، کیخسرو، رستم، گودرز.

شخصیت‌های نیک‌سرشت

انسان خوب و نیک‌سرشت «شاهنامه» و «بهشت گمشده» دارای این صفات است:

۱. خردمندی: هیچ صفتی برای مرد و زن بالاتر از خردمندی نیست کسی که از خرد برخوردار است می‌داند که چگونه باید زندگی کند. هرگز زیان نمی‌بیند و به راه کژ نمی‌افتد، خرد، گوهر زندگی است، چون آن را یافتی رستگاری این جهان و آن جهان با توست. در «گشتاسب‌نامه» دقیقی نیز همان لحن «شاهنامه» را در اعتقاد به خرد می‌بینیم.

۲. صلح‌طلبی: با آنکه «شاهنامه» کتاب جنگ‌ها است، با این حال مرد خوب کسی است که صلح‌طلب باشد. تنها در یک مورد جنگ رواست، و آن جنگ بر ضد بدی است. جنگ‌های کین‌خواهی نیز از این جهت واجب است که برای مجازات گناهکار است. این دو بیت خیلی پرمعناست:

پلنگ این شناسد که پیکار و جنگ
نه خوب است و داند همی کوه و سنگ
چو کین سر شهریاران بود
سر و گار با تیر باران بود
(خاقان چین: ۲۰۲-۲۰۱)

۳. نام نیک: این درست نیست که انسان به هر قیمتی شد زندگی کند، باید با نیکنامی و سربلندی عمر به سر برد. در نظر پهلوانان خوب «شاهنامه»، مرگ بهتر از بدنامی است، چنانکه در این بیت آمده است:

بنام ار بریزی مرا گفت خون
به از زندگانی به ننگ اندرون
(دروازه رخ: ۲۴۹)

در واقع معنای زندگی در «شاهنامه» در نام و ننگ خلاصه می‌شود. اقوام یا اشخاصی که به خواری می‌افتند، برای آن است که استعداد پرهیز از ننگ را از دست داده‌اند. در آن‌ها هرچه هست ارضاء حس و غریزه است و از معنای زندگی خبری نیست. داستان تازیانه بهرام نمونه خوبی از طرز تفکر پهلوانی است که به نام پای‌بند است. خلاصه داستان این است که در جنگ کاسه‌رود بهرام پسر گودرز، تازیانه خود را که نامش بر آن نوشته در میدان نبرد گم می‌کند. چون غیرت به او اجازه نمی‌دهد که این تازیانه به دست دشمن بیفتد، تنها باز می‌گردد تا آن را بازجوید. برادرش گیو هرچه می‌کوشد تا او را از این کار خطرناک بازدارد فایده‌ای نمی‌کند. به برادرش جواب می‌دهد:

چنین گفت با گیو بهرام گرد
شما را زرنگ و نگار است گفت
که این ننگ را خوار نتوان شمرد
مرا آنکه شد نام با ننگ جفت

(پادشاهی کیخسرو: ۱۵۰۸-۱۵۰۹)

به گوهر به آن روز ننگ آورم
گر ایوان من سر به کیوان کشید
که من پیش شه هدیه جنگ آورم
همان زهر مرگم بیاید چشید

(۹۳۳-۹۳۴)

انسان خوب در «شاهنامه» و «بهشت گمشده» چگونه کسی است؟ انسانی است که به زحمت می‌شود گفت که با امروز مناسبت دارد. کما آنکه حتی در آن زمان‌ها هم کسانی که در «شاهنامه» و «بهشت گمشده» به خوبی شناخته شده‌اند، جای محکمی در زندگی نیافته‌اند. تقریباً همه آن‌ها خیلی زود مرده‌اند و آن تعداد کسانی هم که زندگی کرده‌اند زندگی آن‌ها با کشمکش و رنج همراه بوده است. به هر حال برای ما که در کار وداع کردن با گذشته هستیم، خالی از فایده نیست که ببینیم گذشتگان نسبت به انسان خوب و انسان بد چه نظری داشته‌اند، زیرا «شاهنامه» و «بهشت گمشده» چکیده فرهنگ و فرزاندگی ایران و انگلستان است و تنها در این کتاب است که ما می‌توانیم به ذخیره‌ای از تجربه‌ها و آموخته‌های پدران خود از فرهنگ ایرانی و تعالیم مسیحی برگرفته از انجیل که «میلتون» استفاده کرده در طی نزدیک دو هزار سال دست یابیم. در نظر این گذشتگان، مانند امروز، افراد بشر به دارا و نادر و متجدد و عقب‌مانده و روشنفکر و تاریک‌فکر تقسیم نمی‌شدند، آدم‌های خوب بودند و آدم‌های بد. آدم‌های

خوب کسانی بودند که به مردانگی و درست پیمانی و نیک نامی و نجابت و شرم و غیرت پایبند بودند و آنقدر پایبند بودند که حاضر بودند جان خود را بدهند و از این اصول دست بر ندارند. آدم‌های بد عکس این‌ها بودند. لیکن اگر انسان‌های خوب «شاهنامه» و «بهشت گمشده» در زندگی شخصی خود کامیاب نبوده‌اند، در عوض از لحاظ نوعی و برای مردم منشأ خیر شناخته شده‌اند.

فریدون: نخستین این انسان‌های خوب فریدون است که او را فریدون فرّخ خوانده‌اند. این مرد که زندگی شگفت‌آوری دارد، مدتی در خفا زندگی می‌کند، مانند دانه‌ای که باید چندی زیر زمین بماند تا به ثمر برسد و برکت بدهد. حتی مادرش از او دور است (مانند موسی) و گاوی او را در کودکی شیر می‌دهد. پس از آنکه به سن رشد رسید، جانش را بر کف دست می‌نهد و با همدستی کاوه بر ضد ضحاک به پای می‌خیزد. اتحاد این دو اتحاد عجیبی است، اتحاد جوانک مطرودی است با آهنگری بینوا، بر ضد بزرگ‌ترین قدرت زمان. ولی سرانجام فریدون توفیق می‌یابد، زیرا دیگر وقت آن است که نیکی بر بدی فائق آید. خوبی فریدون در چیست؟ نخست در آن است که نماینده شرّ یعنی ضحاک ماردوش را از میان بر می‌دارد. پس از آمدن او و رفتن ضحاک، زمانه بی‌اندوه می‌شود و مردم راه ایزدی در پیش می‌گیرند و دل از داوری‌ها می‌پردازند، یعنی اختلاف‌های خود را کنار می‌گذارند، و فرزندان شادمان می‌شوند.

سیاوش: سیاوش به سبب اختلافی که با پدرش کاووس پیدا می‌کند به افراسیاب پادشاه توران که دشمن ایران است پناهنده می‌شود. اختلاف آن‌ها دو موجب دارد: یکی سودابه زن پادشاه است که به او نظر ناپاک دارد و چون وی به خواهشش تن در نمی‌دهد، به دسیسه و تحریک بر ضد او می‌پردازد، و کاووس گرچه بر بیگناهی پسرش واقف است، جانب سودابه را از دست نمی‌نهد. دوم، جنگ با افراسیاب. رفتار او در خاک بیگانه با متانت و بزرگ‌منشی همراه است. رستم پس از مرگش در حق او می‌گوید:

ز شاهان کسی چون سیاوش نبود	چو او راد و آزاد و خامش نبود
چو بر گاه بودی بهاران بُدی	به بزم افسر شهریاران بُدی
به رزم اندرون شیر و ببر و پلنگ	ندیده است کسی همچو او تیز چنگ

(مرگ سیاوش: ۵۱-۵۴)

رستم که تربیت او را بر عهده داشته هم به او آئین رزم می‌آموزد و هم آئین بزم (نشست‌نگه و مجلس میگسار)، همچنین تشخیص خوب از بد و داد از بیداد، و آئین سخن گفتن و فرمانروائی را (۸۵-۹۰) و این‌ها چیزهائی بوده‌اند که یک شاهزاده می‌بایست فرا گیرد.

کیخسرو: در اساطیر و حماسه‌های ایرانی و «شاهنامه» فردوسی، فرزند سیاوش و فرنگیس و نوه کیکاووس و افراسیاب و یکی از نامدارترین شهریان و دلاوران است. واژه کیخسرو به معنی "شاه نیک‌نام" است. کیخسرو در عدالت و شهامت سرآمد شاهان دیگر کیانی می‌باشد و به نسبت از کیکاووس خوشنام‌تر است.

شخصیت سهراب و نیاکان او از جمله نیک‌ترین شخصیت‌های «شاهنامه»‌اند. خاندانی که در آن‌ها جوانمردی و محبت موج می‌زند و اگرچه بارها و بارها از دست امیران و شاهان جفا می‌بینند اما روزگار را به نیک‌خواهی پشت سر می‌گذارند و فروتنی و شرم پیشه می‌کنند. در ورای این فروتنی و آزرمت البته که قدرتی گرانبار نهفته است. از نیرم گرفته تا سهراب، نیرویی اهورایی و جاودان این سلسله را پایدار ساخته و از ایشان چهره‌ای سراسر مردانه به یادگار گذاشته است. این شعله‌های قدرت و پهلوانی از کودکی در ایشان دیده می‌شود مگر نه اینکه:

چو یکماه شد همچو یکسال بود	برش چون بر رستم زال بود
چو سه ساله شد ساز میدان گرفت	به پنجم دل شیر مردان گرفت
چو ده ساله شد زان میان کس نبود	که با وی تواند نبرد آزمود

(زادن سهراب: ۳-۵)

خردمندی و نیک طینتی

این صفت از صفات برجسته سهراب و دودمان او است. هنگامی که جوان‌اند نیک‌طینتی در ایشان بارز است و در میانسالی و پیری خردمندی! هنگامی که سهراب نوجوانی رشید و بالغ می‌شود بی‌درنگ از پدر و نیاکانش می‌پرسد:

من تخم کی‌ام وز کدامین گهر	چه گویم چه پرسد کسی از پدر
----------------------------	----------------------------

(زادن سهراب: ۲۷)

و هنگامی که خود را فرزند رستم جهان پهلوان می‌یابد و آوازه خردمندی او را می‌شنود و سببیت و نابخردی افراسیاب و کیکاووس را می‌بیند برای غلبه بر این دو اندیشه می‌کند تا پدر را به تخت بنشانند اما نیک طینتی سهراب آنقدر است تا بتواند جوان در عین حال زورمند چنو را به خاک بنشانند. آنگاه که سهراب به جنگ کیکاووس می‌رود، افراسیاب این پیر مکار «شاهنامه» او را در حلقه‌ای از جاسوسان قرار می‌دهد تا نتواند پدر را باز شناسد:

پسر را نباید که داند پدر
ز پیوند جان و ز مهر گهر

(افراسیاب و سهراب: ۲)

و هنگامی که پشت پهلوانان را با خاک آشنا می‌کند فقط از روی همین نیک طینتی است که ایشان را آزاد می‌گذارد.

قدرتمندی و نیروی افسانه‌ای

این صفت در رستم و فرزندش سهراب رنگ برتری دارد. آنجا که سهراب آهنگ جنگ و ستیز دارد او را شایسته و بلکه بایسته است تا اسبی زین کند. اسبان مختلف از هر نژاد آزموده می‌شوند اما:

به زورش بسی است زیبا شکست
نیامدش شایسته اسبی بدست

(گزیدن اسب سهراب: ۲۳)

پاکدامنی و عفت

رستم پاکدامنی را ذاتاً دارا می‌باشد هنگامی که بنده‌ای:

پس بنده اندر یکی ماهروی
چون خورشید تابان پر از رنگ و بوی

(آمدن تهمینه نزد رستم: ۳۷)

در شب ظلمانی به بالین رستم می‌آید و آن ماهرو و یا همان تهمینه به او اظهار علاقه و عشق می‌کند اگرچه:

از او رستم شیردل خیره ماند
بر او بر جهان آفرین را بخواند

(آمدن تهمینه نزد رستم: ۵۴)

اما نجابت و پاکدامنی را از کف نمی‌دهد:

بفرمود تا موبدی پسر هنر
بیامد بخواهد ورا از پدر
(آمدن تهمینه نزد رستم: ۶۷)

اغریرث

اغریرث، برادر افراسیاب، تنها پهلوان تورانی «شاهنامه» است که در نیک سگالی و خوبی با مردان خوب ایران برابری می‌کند. در حمله‌ای که افراسیاب در زمان نوذر به ایران می‌آورد، او با او همراه است. یکی از فرماندهان است. در این جنگ ایرانیان شکست می‌خورند، نوذرشاه اسیر و کشته می‌شود و گروهی از سران ایران نیز به اسارت می‌افتند. چون افراسیاب قصد کشتن این عده می‌کند، اغریرث از او می‌خواهد که از خونشان درگذرد و آن‌ها را به او سپارد تا در بند نگاهشان دارد. افراسیاب شفاعت او را می‌پذیرد. پس از چندی، چون بیم هلاک این اسیران می‌رفته، اغریرث آن‌ها را آزاد می‌کند. افراسیاب از این عمل او در خشم می‌شود:

بدو گفت کاین چیست کانگختی
که با شهید، حنظل بیامیختی
نفرمودمت کان بدان را بگش؟
که جای خرد نیست و هنگام هُش
به دانش نیاید سر جنگجوی
بیاید به جنگ اندرون آبروی
سر مرد جنگی خرد نسپرد
که هرگز نیامیخت کین با خرد

(نوذر: ۵۹۱-۹۴)

چنانکه می‌بینیم افراسیاب معتقد است که در جنگ، هر ناپکاری‌ای، هر کشتاری رواست. جنگ باید به پیروزی برسد، از هر راهی که شده! اغریرث جواب می‌دهد:

چنین داد پاسخ به افراسیاب
که لختی بشاید هم از شرم و آب
هر آنکه که آمد به بد دسترس
ز یزدان بترس و مکن بد به کس
که تاج و کمر چون تو بیند بسی
نخواهد شدن رام با هر کسی

(۵۹۷-۵۹۵)

تفاوت بین اغریرث و افراسیاب در این است که یکی طرفدار اعتدال و نیکی و نرمی است و دیگری نه. لحن اغریرث در این جواب یادآور لحن ایرج و سیاوش و کیخسرو

است. او نیز از همان روح مسالمت آمیز و مدارا برخوردار است. فریدون نه، ولی این چهار شاهزاده همه در جوانی نابود می‌شوند، فریدون هم در قسمت آخر عمرش به چنان مصیبتی گرفتار می‌گردد که مرگش بهتر از زندگی است.

جمشید

جمشید را می‌توان مهم‌ترین پادشاه دوره پیشدادی و یکی از اصلی‌ترین اسطوره‌های هند و ایرانی دانست. او در اوستا تنها کسی است به جز زرتشت که رویاروی با اهورامزدا سخن می‌گوید (وندیداد: فرگرد ۲، بند). هزاره جمشید در اوستا - که در «شاهنامه» به هفتصد سال کاهش یافته است - در برابر هزاره اهریمنی سیطره اژی‌دهاک که پس از آن فرا می‌رسد، هزاره خیر و نیکی و هزاره اهورایی است. عظمت بی‌نظیری که جمشید در مقام پادشاه ایرانشهر می‌یابد، باعث می‌شود عصر او یکی از درخشان‌ترین دوره‌های اساطیری ایران باشد و آرزوهای قومی یک ملت در سیمای او نمود پیدا کند. در این دوره، تصویری آرمانی از جهان مطلوب ترسیم می‌شود که درخشش خورشیدسان شخصیت جمشید در مرکز این خاطر جمعی خودنمایی می‌کند. چه عاملی باعث شده است که جمشید در تاریخ اساطیری ایران به چنین جایگاه رفیعی دست پیدا کند و روند شکل‌گیری و عظمت یافتن این اسطوره را باید از کدام خاستگاه به تماشا نشست؟ در این راهگذار، چه عاملی باعث شده است که ذهنیت جمعی ایرانی که خود چنین جبروتی را برای شخصیت جمشید متصور شده است، خود نیز شکست و فروپاشی او را روایت کند؟ ذهنیت ایرانی که یونانی بودن اسکندر را در باورهای خود هضم نمی‌کند، چه فرایندی را در بزرگی بخشیدن و سپس ویرانی جمشید دنبال کرده است؟ این جستار می‌کوشد تا با الگوهای نقد اساطیری برای این پرسش‌ها پاسخی در خور پیدا کند. نام جمشید از دو پاره جم + شید ساخته شده است. پاره دوم آن، شید، در اوستایی خشثته (Xshaeata) همان است که در خورشید نیز به کار می‌رود و به معنی درخشان است. پاره نخستین آن، جم، در پهلوی یم (Yam) و در اوستایی یمه (Yima) و در سانسکریت (زبان وداها) یمه (Yama) در بنیاد به معنی توأمان و "دوقلو" است که با Jumeau در فرانسوی و Gemlo در اسپانیایی مترادف، و هنوز در گویش‌های بومی در

معنای آغازینش باقی مانده است. او نیز دارای فره ایزدی و اولین تصمیمش مبارزه با بد سرشتان بود:

منم گفتم با فره ایزدی
همم شهریاری همم موبدی
بدان را ز بد دست کوتاه کنم
روان را سوی روشنی ره کنم
(جمشید: ۹۶-۹۷)

اما همچون شیطان در «بهشت گمشده» میلتون دچار نخوت و غرور شد و از یزدان و نیک سرشتی به دور شد:

جهان سر بسر گشت او را رهی
نکشسته جهاندار با فرهی
یکایک به تخت مهی بنگرید
به گیتی جز از خویشان را ندید
منی کرد آن شاه یزدان شناس
ز یزدان بیچید و شد ناسپاس
گرانمایگان را ز لشکر بخواند
چه مایه سخن پیش ایشان براند
هنر در جهان از من آمد پدید
چو من نامور تخت شاهی ندید
جهان را به خوبی من آراستم
چنان است گیتی کجا خواستم
خور و خواب و آرامتان از منست
همان کوشش و کامتان از منست
بزرگی و دیهم شاهی مراست
که گوید که جز من کسی پادشاست
(برگشتن جمشید از خدا: ۸-۱)

جمشید در اینجا از یزدانیان و نیک سرشتان جدا می‌شود و به بد سرشتان و اهرمانان «شاهنامه» می‌پیوندد:

منی چون پیوست پا کردگار
شکست اندر آورد و برگشت کار
به یزدان هر آنکس که شد ناسپاس
به دلش اندر آید ز هر سو هراس
به جمشید بر تیره گون گشت روز
همی کاست آن فر گیتی فروز
(برگشتن جمشید از خدا: ۱۰-۱۲)

ضحاک

دوران ضحاک هزار سال بود. رفته رفته خردمندی و راستی نهان گشت و خرافات و گزند آشکارا. شهرناز و ارنواز (دختران جمشید) را به نزد ضحاک بردند. در آن زمان هر

شب دو مرد را می‌گرفتند و از مغز سر آنان خوراک برای ماران ضحاک فراهم می‌آوردند. روزی دو تن به نام‌های ارمایل و گرمایل چاره اندیشیدند تا به آشپزخانه ضحاک راه یابند تا روزی یک نفر که خونشان را می‌ریزند، رها سازند. چون دژخیمان دو مرد جوان را برای کشتن آورده و بر زمین افکندند، یکی را کشتند و مغزش را با مغز سر گوسفند آمیخته و به دیگری گفتند که در کوه و بیابان پنهان شود. بدین سان هر ماه سی جوان را آزاد می‌ساختند و چندین بُز و میش بدیشان دادند تا راه دشت‌ها را پیش گیرند. به گزارش «شاهنامه» اکنون گردان از آن نژادند. ضحاک فرزند امیری نیک سرشت و دادگر به نام مرداس بود. اهریمن که در جهان جز فتنه و آشوب کاری نداشت کمر به گمراه کردن ضحاک جوان بست و با کشتن مرداس، ضحاک ناسپاس را بر تخت شاهی نشاند.

جان میلتون

جان میلتون، شاعر بزرگ قرن هجدهم انگلستان، از کودکی به شعر و ادبیات علاقه داشت و در ۲۱ سالگی اولین اثر مشهور خود را به نام «سرود تولد مسیح(ع)» را نوشت. میلتون از سی سالگی وارد مبارزات شدید سیاسی علیه پادشاه و استبداد و برای دفاع از آزادی قلم و بیان شد و این مبارزه را بیست سال ادامه داد. با این حال این مبارزات به هدف مطلوب او نینجامید و او خسته و رنجور، گوشه انزوا گزید و به خلق آثار هنری خویش پرداخت. در این حال بود که بر اثر نوشتن و مطالعه زیاد، بینایی چشمان خود را از دست داد و با آغاز دوباره استبداد، سوزناک‌ترین اشعار خود را به نظم درآورد. میلتون در سال ۱۶۶۰م، کور و خسته و نومید، اثر جاویدانش با نام «بهشت گمشده» را سرود. وی در این اثر، داستان عصیان شیطان در برابر خدا و سرگذشت آدم و حوا را به منظور توجیه مشیت الهی نسبت به بشر باز می‌گوید. این اثر یکی از بزرگ‌ترین حماسه‌های منظوم جهان به شمار می‌رود و از لحاظ استحکام کلام، در ادبیات انگلیس بی‌نظیر است، به طوری که میلتون را پس از شکسپیر، در ردیف اول قرار می‌دهد. ویژگی شعر میلتون، در استحکام، صراحت و ظرافت آن‌هاست. تعادل و ترکیب شعر با موضوع و هماهنگی آن دو با هم با پیچیدگی‌های اوزان، در تمامی آثار میلتون به چشم می‌خورد.

مقدمه‌ای بر بهشت گمشده

ولتر در مورد «بهشت گمشده» می‌گوید «بهشت گمشده» تنها کتاب شاعرانه‌ای است که یکنواختی و یکپارچگی و سبک نگارش در حدی بسیار عالی و کامل در آن آشکار شده است، به گونه‌ای که ذهن خواننده را به خوبی راضی می‌سازد بدون آنکه کم و کاستی در حضور پر ثمر تخیل وجود داشته باشد. مطالب مهمی در «بهشت گمشده» نادیده گرفته شده و مورد توجه قرار نگرفته است. هدف از خلاصه کردن این اثر ناب، پرداختن به مسائلی است که مورد توجه منتقدین قرار نگرفته است. بهشت گمشده خبر می‌دهد که سراینده آن به زبان و تاریخ گذشته خصوصاً تاریخ یونان و روم باستان دسترسی کامل داشته است. جان میلتون با استفاده از این امکان و توانایی، خرمن کوبیده نشده و خزانه دست ناخورده شرک و چند خدایی را در تاریخ گذشته بشر را زیر و رو می‌کند، از گنجینه اوهام و خرافات بشری مطالب و نکات فراوانی را بیرون می‌کشد و به نحوی خیلی استادانه آن‌ها را با مفاهیم جدید در دامن باز مسیحیت امروز می‌ریزد و در قالب «بهشت گمشده»، بار دیگر ذهن پریشان خواننده را با آن‌ها آلوده می‌سازد و در واقع آن‌ها را مجدداً زنده می‌سازد. «بهشت گمشده» اثر جاودان جان میلتون انگلیسی می‌باشد که در سال ۱۶۶۷ به رشته تحریر در آمده است. این اثر در ژانری حماسی در ۱۲ کتاب و در حدود ۸۰۰۰ مصرع (۴۰۰۰ بیت) که در مقایسه با نزدیک ۶۲۰۰۰ هزار بیت «شاهنامه» اثری بسیار کوچک می‌باشد سروده شده که به طور خلاصه بیانگر اقتباسی از کتاب انجیل در رابطه با شورش شیطان و اصحاب و یاران آن علیه خداوند، و اغوای حوا و آدم (نویسنده این خطوط معتقد است که حوا ندانسته/اغوا و آدم به خاطر عشق پاکش که نخستین عشق مجازی نیز بوده، گرچه هنوز در بهشت هیچ هوا و هوسی وجود نداشته، علیه خداوند سر به شورش و طغیان می‌گذارد) است.

این اثر با شورش و حمله آغاز می‌شود؛ در برخی موارد روایت گریز اثر به نحوی است که خواننده جذب عملکرد قهرمانی و پر انرژی شیطان می‌گردد و به همین علت است که در مواردی جان میلتون از سوی منتقدین متهم به حمایت از شیطان نیز برمی‌گردد. با پدیدار شدن حضرت آدم (که در متن از آن به عنوان مسیح پسر یاد می‌شود) در ابتدای کتاب سوم قیاس ما بین عشق آسمانی و بهشتی با تنفر جهنمی شیطان ارائه می‌گردد و

در کتاب چهارم با اولین عشاق آسمانی یعنی آدم و حوا و همچنین با بهشت برین نیز آشنا می‌شویم. شیطان به صورت نیروی اهریمنی و خطرناک به شکل یک مار در تلاش است هر آنچه را که در جهان وجود دارد در جهت تولید نفرت و خرابی به کار بگیرد. بزرگ‌ترین گناه او، زنا، تمثیلی است از ترکیب گناه و مرگ که به صورت عناصر تشخیص داده می‌شود (شخصیت دهی شده است).

ساختار این حماسه انگلیسی دارای توازن و هماهنگی بسیار زیاد می‌باشد. نیم بخش اول آن از جهنم شروع و از طریق آشوب و شورش به آسمان و بهشت می‌رسد. نیم بخش دوم آن با کلمه هبوط و سقوط و بستر زمینی آغاز و با هبوط آدم و حوا از بلندی رفیع بهشت به پستی زمین به پایان می‌رسد. ماجراهای شیطان رانده شده در کتاب‌های آغازین هم‌تراز با آدم و حوا هبوط کرده در روی زمین می‌باشد. کتاب چهارم ورود شیطان به بهشت، هم‌تراز با کتاب نهم که از بیان از دست دادن بهشت، هم‌تراز با کتاب نهم که از بیان از دست دادن بهشت است می‌باشند. کتاب‌های پنجم و نهم ارائه قیاسی درباره زندگی در قبل و بعد از هبوط از بهشت می‌باشد. مرکز و بخش اصلی این اثر بین کتاب‌های شش و هفت توصیف جنگ و خلقت می‌باشد. عوامل هماهنگ و هم‌تراز دیگری در این اثر وجود دارد که عوامل فرعی در نظر گرفته می‌شوند که عبارت‌اند از شورا در نسبت (کتاب ۳) و شورا در جهنم (کتاب ۲)، خلقت حوا از بدن آدم و خلقت گناه از شیطان و همچنین سقوط و رانده شدن شیطان هم‌تراز با هبوط آدم از بهشت است. زبان و ساختار شعری این اثر غنی و دارای Epithet ظرافت‌های خاص خود می‌باشد. شعر باغی پر از استعاره و وصف‌های استعاری (سعید سبزیان مراد: ۱۰۵) و همچنین تشبیهات حماسی (همان: ۱۰۰). همراه با جزئیات بسیار است که برای هر خواننده‌ای در مرحله اول دشوار و در مرحله بعدی لذتبخش می‌باشد. این اثر در حقیقت مثالی بی‌بدیل در ادبیات انگلیسی است و گرچه نه از نظر عظمت و نه از نظر ادبی به هیچ عنوان قابل قیاس با شاهکار ادبی زبان پارسی یعنی «شاهنامه» نیست اما به سبب گستره شهرت آن و به علت احترام به آثار حماسی هر کشور قابل ستایش و بررسی می‌باشد.

همانند «شاهنامه» در این اثر از عشق، جنگ، اساطیر، خیزش‌ها، هبوط‌ها، شکست و پیروزی، فهرست بلندی از جنگجویان و پهلوانان را در بر می‌گیرد. با توجه به اینکه این

اثر در زمره آثار مذهبی نیز در نظر گرفته شده، هدف اصلی سروده شدن آن را "توجیه عملکرد و دیدگاه خداوند نسبت به انسان" می‌باشد و سلوکی که می‌بایست آدم و حوا در پیش بگیرند، سلوک مسیحیان چند قرن بعد خواهد بود تا بتوانند در روی زمین به رستگاری برسند. بهشت میلتون مکانی پویا می‌باشد که آدم و حوا در آن با چالش‌های بسیار اخلاقی و معمول مواجه شدند اما با این وجود این منجر به داشتن یک زندگی ساکن نشد بلکه به طور مستمر دلیل و منطق خود را برای داشتن حق انتخابی آزادانه به چالش می‌کشیدند. برخی از درون‌مایه‌های «بهشت گمشده» که قبلاً در متن بسیار غنی جزوه‌های میلتون ارائه شده بودند از این قرار هستند: بسیاری از موارد شکایت‌ها از درگاه الهی بابت عذابی است که به آدم بابت قانون شکنی و طغیان او علیه قوانین الهی است مانند اینکه خداوند در کنار جبر به آدم اختیار اعطا نموده. «بهشت گمشده» به هیچ عنوان نشانگر خیالبافی و صرفاً تخیل در میان پیامبران و افراد دینی و مذهبی که به دنبال اصلاحات و رفرم شدید اجتماعی بودند نبوده بلکه پیام‌رسان تنهایی است که شعر سیاسی مذهبی خود را چاپ کرده و در عصر بازگشت خود را اینگونه می‌بیند:

هبوطی در عصر شیاطین

سقوطی در روزگار شیاطین با زبانی شیطانی

در میان تاریکی‌ها با خطری که احاطه‌اش نموده

و منزوی و تنها

(۴۳۴-۴۳۶)

با همه این‌ها در «بهشت گمشده» میلتون در توسلش (الهام خواهی) در کتاب نهم بیان می‌کند که «در عصری که بسیار دیر می‌باشد» بستر موجود در دوره بازگشت را بسیار ناملایم و نامطلوب با شعر حماسی عظیم پروتستان‌ها (بهشت گمشده) و شجاعت بیانی و اصالت آن می‌داند. در «بهشت گمشده» میلتون با انتخاب قالب شعر سپید به پیروی از پیشینیان کلاسیک خود هومر در زبان یونانی و ویرژیل در زبان لاتین، و با در نظر گرفتن قافیه که صرفاً ابداعی از عصر وحشیانه بوده موضوعی درد ناک را قافیه‌ای ناقص بیان کرده است (هومر و ویرژیل از بحر شش رکنی {شش رکنی الکساندری} بدون قافیه استفاده کرده‌اند). وقتی میلتون در توسلش (الهام خواهی) در کتاب هفتم به ما

می‌گوید که «تنها در میان تاریکی و خطر» او تلاش می‌کند حس تنهایی خود را در دوره بازگشت نشان داده و برجسته‌تر سازد اما نابینایی او همراه با حس عاطفی که دارد که همراه با تنهایی بسیار توسل و الهام طلبی او در سرودن «بهشت گمشده» است. بخش آغازین این شعر فوراً کمک می‌کند به ایجاد یک جوّ و لحن رقابتی در مقابل دیگر حماسه‌های موجود:

اولین طغیان بشر

و میوه آن درخت ممنوعه،

که طعم مهلکش

ارمغان مرگ به جهان بود و اندوهمان

برای از دست دادن فردوس، تا زمانی که انسانی بزرگ‌تر و ارزشمندتر

ما را بازگرداند و جایگاهی پر نعمت را به ما عطا نماید

نغمه سرده ای الهه موسیقی ...

(۱-۵)

همانند دیگر حماسه‌سرایان میلتون نیز با الهاماتی که تأکید بر حس عالی ادبی داشته و با حس سنتی بلندپروازانه‌ای حس مقدس و دینی خود را ارائه می‌کند. بر اساس دیدگاه‌های معنوی شعر حماسی و پیورتنی میلتون دارای دیدگاهی اساسی و ریشه‌ای بوده و نه تنها با بیان شجاعانه و رد مفاهیم دنیوی کفار و مدل‌های حماسی دوره رنسانس بلکه به وسیله کنار گذاشتن همه دیدگاه‌های دینی و مذهبی مسئولین چنین حماسه‌ای عظیم را می‌سراید. در اینجا میلتون خشم همه قهرمانان و خدایان حماسه‌های کلاسیک و سنتی را همراه با رنج اندوه این پهلوانان را برمی‌انگیزد تا بتواند قیاسی در عظمت حماسه خود را با دیگر پیشروان حماسه‌سرا داشته باشد. خشم و غضب پهلوانان در حقیقت از اولین اجزا شعر حماسی بوده و از اولین بخش‌های به کار برده شده در «ایلیاد» نیز می‌باشد: «ای جاودان، خشم و غضب هم اکنون آوازت باد». اما میلتون خشم الهی را جایگزین خشم پهلوانان و قهرمانان شعر حماسی می‌کند که البته جایگزین خشم خدایان حماسه‌های کلاسیک می‌باشد. خشم و غضب در شعر میلتون نیز کم‌تر شعرهای حماسی دیگر نمی‌باشد. هم خدا و هم شیطان این غضب را بروز می‌دهند گرچه

خشم و غضب شیطان بیش‌تر به خشم آشیل یا عقده و عصبانیت جونو(زن ژوپیتز) شبیه می‌باشد، در حالی که خشم خداوند(خشم انتقام آلودش {۷.۱۸۴}) دارای خصوصیات انجیلی و دینی می‌باشد. نشانه‌های بسیاری در «بهشت گمشده» است که نشانگر و یادآور درون‌مایه‌های دینی، مقدس و انجیلی می‌باشند که در قیاس با حماسه‌های قبلی و اساطیر بکاررفته در آن‌ها جایگزین مناسبی برای آن‌ها می‌باشد. در گفتاری از کتاب اول «بهشت گمشده» توصیفی معروف از مالسیبر، معمار کاخ شیطان(پاندمونیم) شاید نشانگر این باشد که این شعر چگونه با دقت و وسواس بسیار از افسانه‌های کفار به وسیله عناصر حماسی سنتی فاصله گرفته است:

نامش نشنیده و نادیده

از یونان باستان و از سرزمین‌های دور آسیا

بشر او را مالسیبر نامیدند، و چگونه هبوط کرد

از بهشت و به قصه‌ها پیوست از خشم ژوپیتز

در باریکه پل کاخ کریستالی از سحرگاه

تا هبوطش در ظهر از ظهر تا شامگاه شبنم آلود

روزی تابستانی و با غروب آفتاب

در سقوطی از اوج آسمان همانند ستاره‌ای دنباله‌دار

در کنار لمون‌ها در جزیره‌ای در دریای آیگان؛ بنابراین آن‌ها مرتبط می‌شوند

(۹۳-۸۷)

اگر شیطان برای ضربه‌زدن به دربار الهی، به دو موجودی که خدا در بهشت اولیه آفریده است نظر دارد او می‌خواهد با القای افکار خود به دو ساکن ضعیف، خام و پست‌تر از فرشتگان؛ ضربه‌ای هرچند کوچک، ولی حساب‌شده به دستگاه عرش الهی بزند. میلتون برای خلق یک ضد قهرمان پر قدرت(شیطان)، به طور گستاخانه‌ای از داستان اصلی روایت شده در انجیل فاصله گرفت، اما برای معرفی آدم و حوا سعی کرد در همان فضای سنتی بماند. شیطان قبل از اینکه مناسباتش با خدا بر هم بخورد و به نام شیطان معرفی شود لوسیفر نام داشت. لوسیفر ماهیت و اصالت خدایی داشت. موجودیت خود را

وابسته به هیچ قدرتی نمی‌دانست؛ مانند خدا خودپیدا بود. هیچ قدرتی را قدیم‌تر از خود نمی‌دانست و قدرتی را بالاتر از خود نمی‌شناخت.

لوسیفر چگونه شیطان شد؟

وقتی خدا موقوف و مقام پسر آسمانی خود را منحیث شریک خود در خدایی و قدرت اعلام، و او را بعد از خود صاحب صلاحیت و قدرت معرفی کرد سایر مخلوقات را به اطاعت و فرمانبرداری از او فراخواند؛ اطاعت و فرمانبرداری از او را منوط و مربوط به اطاعت و فرمانبرداری از خود ساخت. تعداد سرافیونی که تحت امر میکائیل و جبرئیل و در دور و بر عرش خدا وفادار به خدا باقی ماندند مساوی بودند به تعداد سرافیونی که با شیطان و دستیارانش از عرش خدا فاصله گرفتند و صف خود را جدا ساختند.

شیطان تفاوت کمی بین قدرت خود و خدا می‌بیند لذا از اعتراف به خدا بودن خدا عارش می‌آید و با اشاره‌ای از خدا یاد می‌کند و اذعان می‌دارد که از مقابله و قیام بر ضد خدا نه تنها پشیمان نیست و توبه نمی‌کند بلکه در صدد آن است که ضربه وارده توسط خدا را جبران کند و به خود و به قدرتی که علیه خدا تدارک دیده و توسط آن عرش (او) را به لرزه درآورده است به خود می‌بالد. در قسمتی از توضیحات او می‌خوانیم:

هرگز قدرتش را، با وحشتی که این بازوان پدید آوردند

و به تازگی بنیاد فرمانروایی دشمن را به لرزه افکندند

خدایی نخواهم شمرد

(۳۰۹-۳۱۱)

یادآور می‌شود که در قوانین آسمان‌ها در سرنوشت خدایان چنین رقم خورده است و خود را نیز از تیر و تبار خدایان می‌داند. اطاعت و بندگی خدا را دون شأن خود و هم‌زمان خود می‌دانند و خود را شایسته‌ای حکومت و فرمانروایی و خدایی می‌دانند. حکومت و اقتدار در دوزخ را نسبت به خدمت در عرش خدا ترجیح می‌دهند. در قسمتی از سخنرانی شیطان در شورای خدایان در گودال تاریک شیطان دوستان و هم‌زمان خود را مخاطب قرار می‌دهد می‌گوید:

ای ارواح بی‌شمار و جاوید! ای قدرتمندانی که همانندی

مگر قادر توانا از برای شما نیست

(۱۳۹-۱۴۱)

خدا را متهم می‌سازد که قدرت و فرمانروایی را از موافقت و رضایت آن‌ها گرفته است. در گذشته برای جلوگیری از بروز برخوردها و جلوگیری از خطرات ما از یک سلسله خواست‌های خود چشم پوشیده بودیم؛ و خدا از این موقعیت استفاده کرد و رفته رفته این شیوه به عادتش تبدیل شد و کوشش کرد نیروی خود را از ما مخفی بسازد؛ و این موضوع سبب شکست و ناکامی ما شد.

شیطان بین مقام و قدرت خود و خدا صرف یک درجه تفاوت می‌بیند لذا برای همسری با خدا بندگی و اطاعت از خدا را امری زاید می‌داند. شاعر می‌کوشد علت طغیان شیطان را بر علیه خدا ماست‌مالی کند و می‌خواهد بگوید که شیطان به اساس موقف و مقامی که داشت در نتیجه عده‌ای زیاد کروی‌باز از او اطاعت و حرف شنویی داشتند آن‌ها در پیروی از شیطان و تمرد علیه خدا فریب می‌خورند. بر خلاف اقدامات و دوراندیشی‌های شیطان و قدرت و توانایی دوستان و مشاورانش این دلیل شاعر را رد می‌کند و آن را به هیچ می‌گیرد و از مقایسه قدرت و توانایی خود با خدا به این نتیجه می‌رسد و با صراحت اعلام می‌دارد که:

حتی اگر این امر نیز خوشایند باشد که آیا دشمن خشمگین ما

بتواند یا بخواهد این نابودی کامل را به ما ارزانی کند،

کسی را چه آگاهی از این است؟ اینکه چگونه به

این کار قادر خواهد بود زیاد معلوم نیست جای شک و تردید است

(۶۳۰-۶۳۳)

شخصیت شیطان را در مواردی می‌توان با شغال برادر رستم و در مواردی با ضحاک جاه طلب و مغرور مقایسه کرد که به هیچ عنوان تصمیم به تسلیم شدن در مقابل خواست الهی را ندارند و به نحوه ممکن در تلاش‌اند تا نیت ناپاک خود را که در اغلب موارد از روی حسد و نیت ناپاک است به کرسی بنشانند و تمامی اطرافیان آن‌ها نیز یا نادان هستند و یا چاپلوسانی با عدم توانایی در درک واقعیت‌های موجود و ارزش پاک‌ی و راستی و خردمندی و به همین علت همرا با ضحاک و شیطان از بین می‌روند. جان

میتون از جمله بزرگانی که در شورای خدایان حضور داشتند بعزبوت را نسبت به سایرین ترجیح می‌دهد. انتظار شنیدن حرف‌ها و مطالب زیادی را از او داشت. بعزبوت خواسته‌های شاعر را برآورده نمی‌سازد زیرا «عاقبت گرگ زاده گرگ شود/ گرچه با آدمی بزرگ شود»، بعزبوت به راه خطا نمی‌رود و از دشمنی با خدا دست نمی‌کشد. اما مطلبی را که جان میتون می‌خواست در جلسه مطرح شود مطرح می‌کند. در مناظره شیطان با عبدیل شیطان پرده‌ها را پس می‌زند. دلایل و براهینی را که در ذهن عبدیل فرشته مقرب جای گرفته پندارها و اندیشه‌های دور از واقعیت را نزد او و امثال او ساخته است باطل اعلام می‌کند، در مقابل متکی با دلایل و شواهد خصوصیات خدایی و خدا بودن خود را برایش به اثبات می‌رساند و هر نوع ارتباط خود را به عنوان مخلوق خدا رد می‌کند و جواب شیطان این است که:

شیطان! تو مدعی هستی ما را به این گونه شکل بخشیدند،
و در وهله دوم اهمیت قرار دادند تا بنا بر حسب وظیفه
از پدر به پسر منتقل شویم؟ می‌خواهم بدانم از کجا به آن آشنا شدی؟
شیطان چنین جواب می‌دهد:
کدامیک از شما شاهد شکل‌گیری این آفرینش بوده است؟
آیا به خاطر داری که چگونه خلق شدی؟

(۱۰۲۳-۱۰۱۷)

تفاوت بین سقوط شیطان و آدم

شیطان مقابل خدا آگاهانه بغاوت می‌کند زیرا شیطان از قوانین و نظامات عالم هستی اطلاع دقیق و کامل داشت و در پرتو آزادی و اختیار از آن کار می‌گرفت. قدرت و موقف شیطان روی سکوی علم دانش آگاهی و آزادی استوار بود. شیطان با علمی که داشت در برابر تصمیم خدا که آن را خلاف مصالح خود و خلاف توافق خود با خدا می‌دید اعتراض می‌کند و کارش به جنگ می‌کشد. انگیزه بغاوت و شورش شیطان علیه خدا را خواسته‌ها و مطالبات و امتیازاتی می‌ساخت که از قبل شکل گرفته بود. تصمیم خدا شیطان را از آن محروم می‌کرد.

میلتون عصیان آزادانه شیطان در برابر خداوند را عامل اصلی پیدایش شر می‌داند. شیطان *حو* را به گناه دعوت کرد و در نتیجه گناه، شر به زندگی انسان نیز راه یافت. گناه اولیه با تضعیف عقل و تقویت امیال، سرشت آدم و حوا را تباه کرد و بنی‌آدم نیز وارث این سرشت تباهی‌یافته شدند. بعد از گناه اولیه گناه که همسر و نماینده شیطان است در درون انسان‌ها ساکن شد بنابراین آن‌ها در برابر شیطان آسیب‌پذیرتر از آدم و حوا شدند؛ هرگونه نجات از دام شیطان تنها از طریق مسیح امکان‌پذیر است. مسیح در سه مرحله از تاریخ در مقابل شیطان به یاری انسان آمده و در نهایت به رابطه شریرانه او با انسان پایان می‌دهد.

فصل‌های آغازین «بهشت گمشده» پیچیدگی خاصی از شخصیت شیطان را به عنوان قهرمان و شخصیت اصلی این شعر هم بر اساس زیبایی و جذابیت او و هم بر اساس انحراف اخلاقی و طغیانگری ارائه می‌نماید.

با توجه به توصیف میلتون از این دشمن آسمانی (آنگونه که اسم عبری آن است) و دشمن خداوند، شاعر تلاش می‌کند تا تکبر و خود بزرگ بینی قهرمانانه شیطان را همراه با سرکشی، مبارزه طلبی و ارزش‌های مادی مورد نظر او را به تصویر بکشد. شخصیتی با چنان میل، شهوت و انرژی بالایی که به صورت یک شخصیت قوی (کاریزماتیک) و فرمانده نظامی شجاعی که توانای عالی برای جمع کردن لشکر شکست‌خورده را خود دارا می‌باشد؛ و همانند دیگر قهرمانان آثار حماسی مانند آشیل در «ایلیاد» و تورنوس (پسر شاه دانوس) در «آنید» که مشخصه اصلی آن‌ها خشم و خشونت‌شان می‌باشد نشان داده شده است. با این وجود شیطان طبق آنچه که منتقد رمانتیک انگلستان ویلیام هنزلیت بیان می‌کند آمرانه و با اصول خاص خود گام برمی‌دارد تا اینکه بتواند به آنچه که به دنبالش است دست یابد. در حقیقت چنین منتقدینی مانند ویلیام بلیک، شلی و بایرون به طور اخص این نیرو و انرژی "با شکوه و عالی" (شلی) شیطان را ستوده و او را همانند قهرمانی بزرگ در «بهشت گمشده» مورد ستایش قرار داده‌اند. اما تا آنجایی که شیطان میلتون به صورت عالی، شجاعانه و قهرمانانه ظاهر شده و "با نیرو و شهوتی خشن" (عبارتی دیگر از هنزلیت) امیال مادی خود را همانند دیگر پهلوانان و قهرمانان اشعار حماسی کلاسیک و سنتی بروز می‌دهد. او خوددانسته و آگاهانه از درگاه الهی روی

برگردانده و به شدت ادعای "خود محوری و حتی استقلال در آفرینش را به وسیله نیروی فوق العاده‌اش" را مطرح می‌کند (۵۰۱-۸۶۰). شیطان در اینجا بسیار پر ابهت و پر جلال می‌نماید و آنگونه که خود خطاب به سپاهیان به جهنم سقوط کرده‌اش ادعا می‌کند قدرت تفکر او محیط و ذاتش را کاملاً متحول کرده است: «فکر و مغز در جای خود بوده و در درون خود/ آیا خواهد توانست بهشت را به جهنم و جهنم را به بهشت تبدیل کند؟» (۵۰۴-۱).

صنعت بلاغی گفتار بکار برده شده در مصرع ۲۵۵ یادآور این است که شیطان توصیف شده در شعر حماسی میلتون پرتحرک، با انرژی و در عین حال همانند یک عالم به علم بدیع در گفتار و همانند سخنرانی فصیح گفتار خود را ارائه می‌کند و در گفتار و تفکرات خود مصمم بوده و می‌گوید: «حتی زمان و مکان نیز نمی‌تواند تغییری در او ایجاد کند» (۲۵۳). در اینجا است که اصرار و مصمم بودن و اراده تزلزل ناپذیرش و همچنین خودداری از توبه کردن را به روشنی مشاهده می‌کنیم. این همان ادعا و اصراری است که در زمان شورش و طغیانش در بهشت بر "خودمختار و مستقل بودنش" داشته و همان قدرت و انرژی است که باعث می‌شود تا خود را مستقل و خالق خود بداند و در حقیقت او هویتی خاص و منحصر به فرد را در میان دیگر فرشتگان و مقربین خداوند برای خود به وجود آورده است و بدین علت است که او جدا از حاکمیت الهی عمل می‌کند. شیطان میلتون از نظر دینی کاملاً منحرف و عصیانگر می‌باشد و شعرهای فصل‌های اول کتاب به روشنی قدرت، عظمت و امیال او را به ما نشان می‌دهند. با این حال شیطان حتی در زمان شکست نیز عظیم و بزرگ می‌نماید و ما در اینجا می‌بایست شجاعت فوق العاده، جنگاوری، غرور و تکبر او را کاملاً حس کنیم:

چه زمینه‌ای از تفکر از دست رفته و شکست خورده؟

همه داشته‌هایمان نیست؛ تسخیرناپذیر است اراده،

نگاهی به انتقام و تنفیری جاودان

و شجاعتی که هرگز تسلیم و سرافکننده نمی‌شود:

چه باقی مانده برای فتح؟

آن عظمت خشم و قدرت هرگز

از من به دور نخواهد بود

(۲۳۳۳-۲۳۳۷)

منظومه رفیع و سترگ «بهشت گمشده» در دوازده فصل سروده شده که در دو فصل پایانی، آدم امتداد گناه خود را می‌بیند و همه آنچه را که تا زمان ظهور حضرت عیسی مسیح (ع) بر روی زمین رخ می‌دهد مشاهده می‌کند. سپس از آمدن منجی بزرگ که همان پسر آسمانی است خبر می‌یابد و اینکه چگونه با کمال بزرگواری و سخاوتمندی، خود را قربانی گناه اولیه بشر می‌کند تا گناه او را خریداری نماید و نسل بشر را دوباره به رستگاری هدایت فرماید. میلتون به هیچ وجه مایل نیست که شیطان به گذشته خود بنگرد و یا خواننده، ماهیت ملکوتی و زیبای او را پیش از نافرمانی شومش به وضوح مشاهده کند، بلکه عمیقاً مایل است خواننده، شیطان را آن گونه که (در حال حاضر) هست ببیند، به عنوان موجودی نافرمان و شرور که پیوسته به کارهای بد و بدتر رو می‌کند. میلتون وقتی منظومه را آغاز می‌کند، در همان ابتدا خواننده را با شیطان رویارو می‌سازد و چنان احساسات پر شور و شدیدی را در وجود او آشکار می‌کند که خواننده فرصت نمی‌یابد از خود سؤال کند اصل و منشأ آن شور و انرژی عجیب و منفی از کجا نشأت گرفته است.

از مجموع پژوهش‌های به عمل آمده در خصوص ابعاد شخصیت ابلیس و با جمع‌بندی خلاصه همه مطالبی که در کتاب‌های دینی، مذهبی و ادبیات کلاسیک ایران، انگلیس و ایتالیا نقل شده، نتایج زیر جلب نظر می‌کند: خیر و شر یا اهورامزدا و اهریمن از کهن‌ترین موضوعاتی است که اذهان متفکران، روحانیان مذهبی و فلاسفه را مشغول کرده است. این دو موضوع یا موجود، در اسلام، در خدا و شیطان نمود پیدا می‌کند که البته در کتاب آسمانی ما این دو با هم برابر نیستند و شیطان، جزو مخلوقات خداست و هرگز توانایی او به قدرت لایزال الهی نمی‌رسد.

آدم شخصیتی باهوش، منطقی، و قوی است که رابطه بسیار عالی با خداوند دارد. در حقیقت پیش از هبوط او سمبلی از یک انسان کامل می‌باشد و دارای توانایی‌های بسیاری جهت درک مسایل با سرعت و ذکاوت بسیار می‌باشد و می‌تواند به راحتی با رافائل گفت‌وگو کرده و به راحتی او را درک کند، اما بعد از هبوط گفت‌وگوی او با

میکایئل یکطرفه می‌باشد و شکاکیت و عصبانیت او بعد از هبوط نشانگر توانایی‌های تازه‌اش می‌باشد که می‌تواند حتی غیرمنطقی هم باشد و به علت هبوطش توانایی کامل عقلانی و منطقی خود را از دست می‌دهد. بزرگ‌ترین نقطه ضعف آدم عشقش به حواست.

خداوند سمبل رهبر نیک سرشتان حماسه «بهشت گمشده» است؛ او دانا و توانای مطلق بوده و از تمامی حوادث قبل روی دادن آن‌ها اطلاع دارد. میلتون با استفاده از متن انجیلی چندین صحبت و سخنرانی خداوند را در این شعر حماسی ارائه می‌کند که نشانگر این است که خداوند مخلوقات خود را دوست داشته و از آزادای اراده آن‌ها حمایت می‌کند و عشقش را از طریق حضرت مسیح اعمال می‌کند.

نتیجه بحث

دو شعر حماسی عظیم از دو سوی جهان در زمانی که هیچ امکان ارتباطی بین افراد وجود نداشته دو شاعر بزرگ حماسه‌سرا با مشترکاتی بی نظیر، شخصیت‌های نیک و بد را به تصویر کشیده‌اند تا بتوانند تضادهای موجود اجتماعی را به زیبایی به تصویر بکشند. هدف این پژوهش بیان مشترکات موجود در دیدگاه‌های اخلاقی درباره شخصیت پردازی‌های موجود در این دو اثر عظیم همرا با بیان تئوری‌ها و نظریات موجود درباره ادبیات تطبیقی بوده است. با توجه به اینکه در مورد اصل عنوان در هیچ منبعی به این گستردگی مطلب وجود نداشت بنابراین مجریان پیش‌تر به ترجمه‌های خود از منابع مختلف استناد کرده‌اند و دیگر منابع بیان شده پیش‌تر در بحث تئوری‌ها بوده تا بحث شخصیت پردازی‌ها. شخصیت‌های منفی هر دو حماسه غالباً افراد بزرگی بوده‌اند که به عللی هوس و جاه طلبی آن‌ها را به ورطه سقوط کشانده است مانند شیطان در «بهشت گمشده» و ضحاک در «شاهنامه» و یا نیک سرشتان پاکدامنی مانند فریدون یا حضرت مسیح که سمبل و نمادهای پاکی و تلاش برای انسانیت هستند را این دو شاعر بزرگ به تصویر کشیده‌اند. لازم به ذکر است که اگر بد سرشتان به تصویر کشیده نشده بودند و فقط پاکی‌ها و خوبی‌ها بودند در آن صورت این اشعار ارزش چندانی نداشتند. به همین

خاطر این شاعران بزرگ حماسه‌سرا ندانسته با استفاده از تئوری تضادهای دوگانه نیک‌سرشتی را در کنار بد‌سرشتی به تصویر کشیده و معنی کرده‌اند.



کتابنامه

اسلامی ندوشن، محمدعلی. ۱۳۸۶ش، *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*. تهران: شرکت سهامی انتشار.

آذر، اسماعیل. ۱۳۸۷ش، *ادبیات ایران در ادبیات جهان*. تهران: نشر سخن.

شمیسا، سیروس. ۱۳۷۹ش، *حماسه سرایی در ایران*. چاپ ششم، تهران: انتشارات امیرکبیر.

فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۹۲ش، *شاهنامه*. تهران: انتشارات ققنوس.

میلتون، جان. ۱۳۸۳ش، *بهشت گمشده*. ترجمه فریده مهدوی دامغانی، تهران: نشر تیر.

مقالات

رادفر، ابوالقاسم. ۱۳۸۷ش، «*پژوهشی تطبیقی در وجوه مشترک فرهنگ و ادبیات فارسی و یونانی*»، فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت، س ۲، ش ۵، صص ۳۶-۲۲.

Bibliography

- Azar, Esmael. Persian Literature, Nashreh Sokhan, Tehran. 2009.
Cliffs Notes on Milton's Paradise Lost. New York. 1963.
Elledye, Scott. Ed. Paradise Lost. New York. 1973.
Eslamy Nodoshan. M. Life and Death of Warriors in Shahnameh, Enteshar Co. 2008.
Ferdowsy. A. Gognouspress. Tehran. 2014.
Milton, John. *Paradise Lost*. Random House Publishing Group. 2008.
Monarch Notes Dante Divine Comedy. New York. 1960.
Patterson, Annabel. ed John Milton. New York. 1992.
Radfar, A. Comparative study of Common Cultural Features of Persian and Greek Literature, Jiroft I.A.U. Comparative Literature Journal. 2009.
Shamisa. S. Epic Saga in Iran. Amir Kabir Press, Tehran. 2001.